

از زندگی پردرد و رنجِ نویسندگان بزرگ چه می‌دانیم؟

از رنج‌جی که می‌بریم!



الیه توانا-شاهکارهای دنیای ادبیات را چه کسانی خلق کرده‌اند؟ آدم‌های ژولیده‌ای که از سر بیکاری و شکم‌سیری گوشه‌اتاق یا کافه‌ای تاریک می‌نشسته‌اند و کاغذ سیاه می‌کرده‌اند؟ شب بیداران بی‌درد و دغدغه‌ای که سر ظیهر به زور آفتاب پهن‌شده تا وسط اتاق، از خواب بیدار می‌شده‌اند؟ متمولانی که خانواده و دوست و آشنا پول به پایشان می‌ریخته‌اند تا آن‌ها یک‌وقت کم و کسری نداشته‌باشند و با خیال راحت سرشان گرم نوشتن باشد؟ چند نفر از آدم‌های موفق و تأثیرگذار دنیا در ناز و نعمت زندگی کرده‌اند و طعم سختی و تلخی را نچشیده‌اند؟ هیچ عقل سلیمی طرفدار بدبختی نیست، اما کسی هم نمی‌تواند منکرش شود در د رنج، آدم را بزرگ و عمیق می‌کند. امروز سراغ این آدم‌های بزرگ و عمیق رفته‌ایم، کسانی که در درد و رنجشان معنا پیدا کرده‌اند و چکیده و عصاره زندگی‌شان را با ما شریک شده‌اند؛ نویسنده‌ها! پنهان‌پرورنده امروز، سالمرک یکی از تأثیرگذار ترین این نویسنده‌هاست؛ «هریت بیچر استو»؛ کسی که زندگی توأم با رنج و فقر دائمی‌اش نه‌تنها او را از پا درنیآورد بلکه به خلق یکی از شاهکارهای دنیای ادبیات منجر شد. هریت در ۴۰ سالگی با نوشتن «کلبه عموتام»، بعد از آن همه‌سختی بالاخره به جایگاهی در خور و شهرتی جهانی دست پیدا کرد اما این همه ماجرا نبود؛ این رمان، آتشی در میان مردم برای تقویت مبارزه‌های ضدبرده‌داری برافروخت که در نهایت به لغو قانون برده‌داری منجر شد. در این پرونده، شش قصه می‌خوانید از زندگی شش نویسنده بزرگی که می‌شناسیم و دوستانشان داریم؛ قصه‌هایی تلخ با پایان‌هایی خوش!

✽ از رنجی که می‌بریم، عنوان مجموعه داستان هایی از «جلال آل احمد» است.

منابع:

جنایت و مکافات، داستایوسکی، مهری آهی، نشر خوارزمی کوری، سارا ماگو، مینو مشیری، نشر علم عامه‌پسند، بوکفسکی، پیمان خاکسار، نشر چشمه بیگانه، کامو، جلال آل احمد، نشر نگاه پسر عیسا، جاسنون، پیمان خاکسار، نشر چشمه سیر کی که می‌گذرد، مودیانو، نسیم موسوی، نشر چشمه مجله اینترنتی آوانگارد و برترین‌ها

درک معنا از رنج‌ها



آلبر، در دهکده‌ای کوچک در الجزایر به‌دنیا می‌آید. پدرش، یک‌سال بعد از تولد او در جنگ جهانی اول کشته می‌شود. خانواده کامو جزو آن دسته از مهاجرانی هستند که از فرانسه برای گرفتن زمین کشاورزی به الجزایر آمده‌اند، اما زندگی‌شان مثل بقیه مهاجران با تنگدستی و گرفتاری همراه است. کودکی آلبر هم در زندگی فقیرانه طبقه کارگری سپری می‌شود و با پافشاری و کمک معلمش است که می‌تواند تحصیلات دوران دبیرستانش را ادامه بدهد. به‌هر حال، آلبر بعد از پشت سر گذاشتن کودکی و نوجوانی بسیار سختش، وارد دانشگاه می‌شود. دوره کوتاهی در تیم فوتبال دانشگاه دروازه‌بانی می‌کند اما خیلی زود به‌خاطر بیماری سل، به یک تماشاچی فوتبال تبدیل می‌شود. بیماری و کناره‌گیری از فوتبال، دربرابر ناکامی‌های بعدی کامو واقعا مسئله چندان مهمی به‌حساب نمی‌آید. آلبر بعد از دانش آموختگی از رشته فلسفه، به‌عنوان خبرنگار کارش را شروع می‌کند. در کارش موفق است اما زندگی زناشویی ناپسامانی دارد؛ همسرش معتاد به مورفین است و یک سال بعد از ازدواج به او خیانت می‌کند. کامو حالا ۲۷ساله است و سردبیر روزنامه «عصر جمهوری»؛ روزنامه‌ای که دستگاه سانسور الجزایر در سال ۱۹۴۰ تعطیلش می‌کند. کامو اما هنوز جوان است و خیلی زود است که ناامید شود. در همین سال، فرماندار الجزایر او را تهدیدی برای امنیت ملی معرفی و مجبور به ترک شهر می‌کند. آلبر کامو به فرانسه می‌رود، کارش را در روزنامه «عصر پاریس» ادامه می‌دهد و «بیگانه» را می‌نویسد؛ داستانی درباره مردی بیگانه از دنیا و آدم‌هایش؛ مردی که گرچه درک می‌کند بیهوده زنده است اما به زیبایی‌های جهان و لذات سر راه آدمی، سخت دلپسته است. او یک سال بعد، یکی از بهترین نمایش‌نامه‌های تاریخ ادبیات را هم می‌نویسد. کامو در ۴۴سالگی جایزه نوبل ادبیات را دریافت می‌کند؛ او در زمان خودش جوان‌ترین نویسنده‌ای بود که موفق به دریافت نوبل شد. جنگ و فقر و ناکامی‌های شخصی، مسیر زندگی هرکسی را تغییر می‌دهد؛ کامو، تغییرات در جهت مثبت را انتخاب کرد.

در یک قدمیِ مرگ



فتودور داستایوسکی اهل روسیه خالق «جنایت و مکافات»، «برادرانِ کارامازوف»، «ایله» و... فتودور در خانواده‌ای اهل فرهنگ به‌دنیا می‌آید؛ پدر پزشک است و دوستانر علم و ادب، برادر بزرگ تر ادیب و مترجم و ناشر. فتودور در یکی از بهترین آموزشگاه‌های مسکو درس می‌خواند؛ در پانزده‌سالگی وارد آموزشگاه عالی مهندسی می‌شود و تحصیلاتش را با موفقیت به پایان می‌رساند. در ۲۴سالگی اولین اثر خود، یعنی رمان کوتاه «بیچارگان» را می‌نویسد و به ناشر یکی از بهترین مجله‌های آن روزگار می‌سپارد. این رمان کوتاه، ناشر را چنان شگفت‌زده می‌کند که ساعت چهار صبح سراغ داستایوسکی می‌رود و به او نوید موفقیت می‌دهد. «بیچارگان»، طبق پیش‌بینی ناشر نام داستایوسکی تازه‌کار را در ردیف نویسندگان بزرگ روس قرار می‌دهد. همه‌چیز خوب و خوش است تا این‌که نویسنده جوان، به جرم شرکت در توطئه‌ای سیاسی دستگیر می‌شود. داستایوسکی که به گفته خودش فقط در بحث‌های سیاسی و ادبی گروه جوانان آزادی خواه شرکت می‌کرده است، در ۲۸سالگی سر از مخوف‌ترین زندان سن پترزبورگ درمی‌آورد و کمی بعد حکمش را دریافت می‌کند؛ تیرباران! چند روز بعد او و دیگر اعضای گروه آزادی خواه به محل اعدام برده می‌شوند؛ گروه اول محکومان را تیرباران می‌کنند. گروه دوم در انتظار اجرای حکم هستند که فرمان جدید تزار اعلام می‌شود: تبدیل حکم اعدام به حبس و تبعید. و داستایوسکی از شانس خویش و البته از بخت بلند ما در گروه دوم بود. به این‌ترتیب ده سال از بهترین روزهای جوانی فتودور داستایوسکی، در زندان و تبعید سپری می‌شود؛ در همین روزهای کار اجباری و تنهایی است که صرع هم به نویسنده بیچاره حمله می‌آورد تا روزگار جفاکار چیزی کم و کسر نگذاشته‌باشد. داستایوسکی سرسخت در تمام این سال‌ها، خیلی جدی به خواندن و نوشتن می‌پردازد. کمی بعد از تمام شدن دوران محکومیت، یعنی درست زمانی که به‌نظر می‌رسد روزهای سخت تمام شده، او همسر و تنها برادرش را از دست می‌دهد. فقط یکی از این اتفاقات کافی است تا زندگی هر کسی را نابود کند؛ داستایوسکی اما دقیقاً در چنین شرایطی یکی از شاهکارهایش یعنی «جنایت و مکافات» را خلق می‌کند. او حالا نویسنده معروفی است، البته یک نویسنده معروف بی‌پول که برای فرار از دست طلبکارها در کشورهای مختلف اروپا سرگردان است. داستایوسکی، اما به‌صورتی در کناشدنی ازپا در نمی‌آید؛ او «ایله» و «قمارباز»ش را در همین روزهای آوارگی می‌نویسد! داستایوسکی در میانسالی به‌وطن برمی‌گردد و «برادران کارامازوف» را می‌نویسد. او در سال‌های پایانی عمر بالاخره روی خوش زندگی را می‌بیند و شهرت و محبوبیت را تجربه می‌کند، آن‌قدر که با مرگش، تمام مردم روسیه سوگوار می‌شوند. به‌نظر ما باید خیلی قدردان داستایوسکی بزرگ باشیم؛ فقط تصور کنید او در یکی از مراحل سخت زندگی‌اش جا می‌زد یا ناامید می‌شد، قطعاً امروز ادبیات و حتی دنیا چیزی کم داشت.

ساختن قصر روی ویرانه



پاتریک در بولونی بیلانکور فرانسه به دنیا می‌آید. پدرش تاجری غیرقانونی است که برای گیرنیفتادن، هویتش را زیر اسمی قلابی پنهان می‌کند و سروکله‌اش هم زیاد در خانه پیدا نمی‌شود. مادر پاتریک بازیگر تئاتر است و دائم در حال سفر. پاتریک پدر و مادر فراری از خانه‌اش را، مودیانه انسان‌هایی «ماجراجو» و «اسرارآمیز» معرفی می‌کند. «رودی» برادر کوچک پاتریک، تنها هم‌بازی و همدم او در دنیاست. پاتریک بنابه اقتضائات زندگی والدینش مجبور می‌شود تمام دوران کودکی‌اش را دور از خانه و همراه برادرش در مدرسه شبانه‌روزی سپری کند. او دبیرستان را هم به‌همین منوال می‌گذراند. خودش در این‌باره می‌گوید: «من در دبیرستان هانی چهارم پانسیون شده‌بودم؛ درواقع در شهری که پدر و مادرم در آن زندگی می‌کردند، زندانی شده‌بودم. این موضوع زندگی را برایم سخت و تحمل‌ناپذیر می‌کرد. دوستانم ساعت چهار به خانه‌هایشان برمی‌گشتند و من در خوابگاه دبیرستان همراه نگهبان شب می‌ماندم. همه‌چیز برایم بی‌معنا بود». پاتریک اما سنگین‌ترین مش‌تر از زندگی وقتی می‌خورد که برادر کوچکش در ده سالگی بر اثر لوسمی می‌میرد. پاتریک، عزیزترین و درواقع تنها کسی را که در زندگی دارد، از دست می‌دهد. مرگ برادر، ضربه روحی شدیدی به مودیانو وارد می‌کند اما این مرگ به‌نوعی کلید آثار او می‌شود؛ جرقه نویسنده‌گی باسِرک کشیدن در گذشته‌ای محو، کندو کاور کودکی از هم‌گسیخته‌و جست‌وجو به‌دنبال چیزی گمشده، بعد از مرگ «رودی» اتفاق می‌افتد. سه سال بعد از مرگ «رودی»، پدر و مادر پاتریک از هم جدا می‌شوند و پدر با زنی بیست سال جوان‌تر از خودش ازدواج می‌کند. پاتریک حالا همان خانواده ازهم‌گسیخته و زندگی تکه‌پاره را هم ندارد. تحصیلاتش را در دانشگاه سوربن رها می‌کند و می‌رود سراغ نویسندگی. تصمیمی عاقلانه که تلخی دوران کودکی و آشفتگی زندگی خانوادگی، زورشان به آن نمی‌رسد. آثار مودیانو، جوایز فراوانی برایش به ارمغان می‌آوردند و الهام‌بخش چندین فیلم می‌شوند. مودیانو خستگی ناپذیر، در ۶۹سالگی جایزه نوبل ادبیات را هم از آن خود می‌کند.

انتخاب بین زنده‌ماندن و زندگی



چارلز بوکفسکی اهل آمریکا «موسیقی آب گرم»، «هالیوود»، «عامه‌پسند» و... چارلز در شهر آندرن‌ناخ آلمان و در خانواده‌ای کاتولیک به دنیا می‌آید. مادرش، آلمانی و پدرش سربازی آمریکایی، خشن و بداخلاق است. پدر چارلز بعد از تمام شدن دوران سربازی‌اش، برای گذران زندگی به هر شغلی جنگ می‌زند؛ نگهبانی، شیرفروشی و... مادر چارلز هم برای کمک به درآمد خانواده در خانه‌های ثروتمندان کار می‌کند. پدر بعد از مدتی به الکل روی می‌آورد و خشونت و بدرفتاری‌اش بیش از گذشته می‌شود. به‌این ترتیب تمام دوران کودکی چارلز با کتک کاری، بددهنی و بی‌اعتنایی‌های پدرش سپری می‌شود و همین خشونت‌های دائمی پدر، او را افسرده و عصبی بار می‌آورد. چارلز در دوران بلوغ به بیماری شدید آکنه دچار می‌شود؛ صورت و بدنش پر از جوش‌های دردآور می‌شود و به‌خاطر درد و خون‌ریزی چندماهه‌ی مدرسه را ترک می‌کند. چارلز نسبت به‌ظاهرش احساس خوبی ندارد و همین موضوع او را تنها و منزوی می‌کند. او ادبیات را تنها مأمنی می‌یابد که می‌تواند زندگی واقعی‌اش را پشت آن پنهان کند و در اوایل جوانی شروع به نوشتن اولین آثارش می‌کند. پدر چارلز اما مخالف روی آوردن او به کارهای ادبی است و انتظار دارد پسرش شغل پردرآمدی انتخاب کند. بنابراین یک‌روز که چارلز به کالج می‌رود، ماشین تایپ و نوشته‌ها و لباس هایش را بیرون می‌ریزد! بوکفسکی آن روز خانه پدری را با قهر ترک می‌کند اما دست از نوشتن بر نمی‌دارد، و انتخاب من گرسنگی بود». به‌این ترتیب بوکفسکی در پنجاه سالگی اولین رمانش را می‌نویسد، رمانی که اتفاقاً اساسش تجربیات و خاطرات او از کار در «اداره پست» و اصلا به‌همین نام است. در سال‌های بعد چندین مجموعه شعر و داستان از بوکفسکی منتشر می‌شود و اسم آقای نویسنده، هرچند دیر اما بالاخره سر زبان‌ها می‌افتد. حالا دیگر سینماگران هم به اهمیت و نبوغ بوکفسکی پی برده‌اند و فیلم‌های بسیاری باقتباس از آثار او ساخته می‌شود. بهترین اثر منثور بوکفسکی یعنی رمان «عامه‌پسند» چند ماه پیش از فوتش منتشر می‌شود.

سفر به انتهای زندگی



دنیس جانسون اهل آمریکا خالق «درخت دود»، «رویاهای قطار» و... دنیس جانسون را ممکن است بعضی‌هایمان نشناسیم. قطعاً او به اندازه کامو و داستایوسکی مشهور نیست، اما ترجمه نشدن همه آثارش به زبان فارسی هم یکی از دلایلی است که باعث شده، اسمش زیاد برایمان آشنا نباشد. به‌هر حال جانسون، نویسنده بزرگی است که نامزد جایزه «پولیتزر» شده و جایزه «کتاب ملی آمریکا» را هم برده‌است. مجموعه داستان «پسرعیسا» او هم از مهم‌ترین داستان‌های ادبیات معاصر آمریکا و بنابه‌نظر نویسندگان و منتقدان آمریکایی، جزو بهترین کتاب‌های بیست‌وپنج سال اخیر این کشور است. جانسون اما این جایگاه را آسان به‌دست نیاورده‌است. او سال ۱۹۴۹ در مونیخ به دنیا می‌آید. کودکی و نوجوانی‌اش را به‌دلیل مأموریت‌های پی‌درپی پدرش در شهرهای مختلف می‌گذرانند. اولین مجموعه شعرش را در بیست‌سالگی منتشر می‌کند. بعد به دانشگاه «ایووا» می‌رود و شاگرد «ریموند کارور»، نویسنده و شاعر بزرگ آمریکا می‌شود. تا اینجا، موفقیت دنیس جوان کاملاً قابل پیش‌بینی است. اما او در بیست‌ویک‌سالگی گرفتار اعتیاد و در بخش روانی بیمارستان بستری می‌شود. از این‌جا به‌بعد تنها چیزی که می‌شود پیش‌بینی کرد، سقوط و نابودی است. دنیس در تمام دوران جوانی‌اش درگیر سوء مصرف و بی‌خانمانی است. اوضاع آن‌قدر وخیم است که بازگشت به زندگی عادی هم توقع زیادی محسوب می‌شود، چه رسد به نویسنده‌ای موفق و مشهور شدن. دنیس بالاخره در ۳۹سالگی تصمیم می‌گیرد برای زندگی‌اش کاری بکند. به فیلیپین می‌رود تا برای نوشتن مقاله‌اش تحقیق کند. ولی مالاریا می‌گیرد و با حال بد به آمریکا برمی‌گردد. حالا همسرش طلاق گرفته، جایی برای زندگی ندارد و مجبور است در خانه یکی از دوستانش بماند. تاریخچه و سابقه زندگی جانسون واقعا هیچ چیز قابل اعتنا و افتخاری ندارد، اما او شروع به نوشتن می‌کند؛ آن‌هم نوشتن داستان‌هایی از دوره بی‌خانمانی‌اش! جانسون داستان‌هایش را بدون آن‌که امید به چاپشان داشته‌باشد برای چندین نشریه می‌فرستد. از این بین، «پسر عیسی» که یک مجموعه داستان درباره گروهی معتاد در آمریکااست، موفقیت خیرد کننده‌ای برایش به ارمغان می‌آورد و هنوز هم بیشتر شهرت جانسون به‌خاطر این کتاب صدورحدا‌ی صفحه‌ای است. جانسون درباره خودش گفته‌است: «من همین آمریکایی هستم که در داستان‌های پسر عیسی می‌بینید، همه این زندگی و تا ته ماجرا رفتن را از سر گذرانده‌ام و بعد نویسنده شدم».

صبوری، صبوری، صبوری



ژوزه ساراماگو اهل پرتغال خالق «کوری»، «توقف در مرگ»، «بالتازار و بلیموندا» و... ساراماگو در دهکده‌ای کوچک در شمال لیسبون به دنیا می‌آید. خانواده‌اش کشاورزان بدون زمینی هستند که به سختی روزگار می‌گذرانند. فقر آن‌ها را مجبور می‌کند کشاورزی را رها و به پایتخت کوچ کنند. چند ماه بعد از مهاجرت، پسر کوچک خانواده -برادر ۴ساله ژوزه- از دنیا می‌رود. حالا روزگار کم‌کم روی بی‌رحم‌ش را به خانواده سارااماگو نشان می‌دهد. ژوزه که دانش آموز بسیار مستعدی است به‌دلیل مشکلات مالی ناچار می‌شود تحصیل در مدرسه عادی را رها کند. پدر و مادرش، او را به مدرسه فنی می‌فرستند تا کاری یاد بگیرد. ژوزه در سیزده چهارده‌سالگی بالاخره می‌تواند در خانه‌ای متعلق به خودشان زندگی کند؛ البته خانه‌ای بسیار کوچک که آن‌را با خانواده‌های دیگری شریک هستند. ژوزه عاشق مطالعه، اولین‌بار در نوزده سالگی می‌تواند برای خودش کتابی بخرد، تازه آن هم با پولی که از دوستش قرض می‌گیرد. آهنگری، مکانیکی و کارمندی بعضی از شغل‌هایی است که سارااماگو تا قبل از نویسنده شدن، برای امرار معاش به آن‌ها می‌پردازد. او اما برای کاری غیر از نویسندگی ساخته‌شده‌است. در ۲۵سالگی بالاخره اولین کتابش به‌اسم «سرزمین گناه» را منتشر می‌کند. سارااماگو، بعد از این کتاب دوباره از دنیای ادبیات فاصله می‌گیرد چون فکر می‌کرده، حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد. در ۲۸سالگی وارد یک شرکت انتشاراتی می‌شود، هرچند نه به‌عنوان نویسنده و در سمت مدیرتولید اما به‌هر حال این بازگشت به دنیای کلمات به او اجازه می‌دهد با نویسندگان مهم پرتغال در ارتباط باشد. با وجود این، دومین کتاب سارااماگو ۱۹سال بعد از اولی منتشر می‌شود و این یعنی زمان کافی برای ناامید شدن وجود داشته‌است! البته وقتی بدانیم از زمان شروع نویسندگی سارااماگو تا رسیدن او به شهرت و موفقیت ادبی، ۳۵سال طول کشیده‌است متوجه می‌شویم این نویسنده پرتغالی اصولاً با چیزی به‌نام ناامیدی بیگانه بوده‌است. ژوزه سارااماگو، معروف‌ترین اثرش یعنی رمان تمثیلی «کوری» را در ۷۲ سالگی می‌نویسد و جایزه نوبل را در ۷۶ سالگی از آن خود می‌کند؛ سانی که به‌نظر بعضی‌هایمان برای هر کاری زیادی دیر است!